

Critical Studies in Texts and Programs of Human Sciences,
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)
Monthly Journal, Vol. 22, No. 2, Spring 2022, 27-51
Doi: 10.30465/CRTLS.2021.36708.2262

A Critical Review of the Book ***Views on Economic Psychology***

S.M. Reza Amiri Tehrani*

Abstract

This article aims at reviewing Tamaddon's idea about economic psychology, which is presented in his book titled as "*Views on Economic Psychology*". Firstly, the role of psychologism in the history of science and its relevance to philosophy, humanities, and social sciences is introduced. This is to say that, psychologism in Britain, utilitarianism, psychologism in Germany and the Austrian school of economics are reviewed. British psychologism which believes in universal scientific laws abstracted from experiences in order to explain human behavior, is crystallized in methodological individualism and rationalism. German psychologism in its historical approach is to understand and describe human behavior. The Austrian school of economics is somewhere between these two schools of psychologism, meaning that while it recognizes social and cultural entities, it is also indebted to methodological individualism. John Maynard Keynes introduces the concept of animal spirit and shows its impacts on individual behaviors and suggests the economic psychology of a society of individuals based on conventions. Secondly, the economic psychologism ideal of Tamaddon and its relevance to philosophical and economic thoughts, especially to that of John Maynard Keynes' attitude is surveyed. This article is based on descriptive and analytical methodology.

* Assistant Professor of Philosophy of Science and Technology, Institute for Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran, amiri@ihcs.ac.ir / amiritehrani@hotmail.com

Date received: 10-12-2021, Date of acceptance: 03-04-2022



۲۸ پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، سال ۲۲، شماره ۲، اردیبهشت ۱۴۰۱

Keywords: Psychologism in Britain, Psychologism in Germany, Methodological Individualism, Utilitarian Economics, Economic Psychology of Austrian School of Economics, Economic Psychology of John Maynard Keynes.

نقد کتاب نظری به روان‌شناسی اقتصادی

سیدمحمدرضا امیری طهرانی*

چکیده

هدف این نوشتار نقد کتاب نظری به روان‌شناسی اقتصادی برگرفته از درس‌نامه دکتر محمدحسین تمدن جهرمی است. در این مقاله، نخست تاریخچه روان‌شناسی گرای در تاریخ علم مدرن و ارتباط آن با فلسفه، علوم انسانی، و علوم اجتماعی بررسی می‌شود. بدین منظور، روان‌شناسی گرای در بریتانیا، مطلوبیت‌گرایی، روان‌شناسی گرای در آلمان، مکتب اتریش، و سرانجام دیدگاه جان مینارد کینز معرفی می‌شود. روان‌شناسی گرای در بریتانیا به قوانین جهان‌شمولی قائل بود که از تجربه انتزاع شده و درصدد توضیح رفتار فردی بود که با فردگرایی روش‌شناختی در هیئت مطلوبیت‌گرایی و اصل عقلانیت ظاهر شد، اما روان‌شناسی گرای در آلمان با رویکردی تاریخی در پی فهم هرمنوتیکی از رفتار انسان و توصیف آن بود. مکتب اتریش تلاش کرد که راه میانه‌ای بی‌ماید و باوجود اذعان به اعیان فرهنگی و اجتماعی هم‌چنان در کمند فردگرایی روش‌شناختی باقی ماند. کینز با تأکید بر روحیات حیوانی در فرض رفتار عقلایی انسان تردید کرد و روان‌شناسی جامعه‌مبتنی بر عرف را به‌پیش نهاد. در بخش دوم، ابتدا ایده روان‌شناسی اقتصادی تمدن بررسی، سپس نسبت آن با اندیشه فیلسوفان و اقتصاددانان پیشین به‌ویژه دیدگاه جان مینارد کینز در این‌باره نقد و گزارش می‌شود. این مقاله سراسر از روش توصیفی و تحلیلی بهره می‌جوید.

کلیدواژه‌ها: روان‌شناسی گرای در بریتانیا، روان‌شناسی گرای در آلمان، فردگرایی روش‌شناختی، علم اقتصاد مطلوبیت‌گرا، روان‌شناسی گرای مکتب اقتصادی اتریش، روان‌شناسی اقتصادی جان مینارد کینز.

* استادیار، فلسفه علم و فناوری، عضو هیئت علمی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران،

ایران، amiri@ihcs.ac.ir / amiritehrani@hotmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۹/۱۹، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۱/۱۴



۱. مقدمه

قرن نوزدهم با این ویژگی شناخته می‌شود که عهد رهاشدن علوم انسانی متنوع از قید فلسفه و طبقه‌بندی‌شدن آن‌ها در شماری از نظام‌های علمی بود که بر سر قلمرو خاص خود در نزاع بودند. به‌ویژه، رابطه روان‌شناسی از یک سو با فلسفه و از سوی دیگر، با علوم انسانی بسیار مورد توجه بود و به‌طور نزدیک با موضوع فردگرایی در برابر جمع‌گرایی در هم تنیده بود. از آن‌جاکه روان‌شناسی علم افراد انسان است طبیعی است که فردگرایی روش‌شناختی به‌شکل استلزام یا پیش‌نهادی درآید که علوم انسانی باید بر روان‌شناسی مبتنی باشند. بدین ترتیب فردگرایی، به‌عنوان یک اصل روش‌شناختی یا برنامه پژوهش علمی، نخستین بار در قرن نوزدهم در روان‌شناسی ظاهر شد (Udehn 2001: 41).

درباره مفهوم روان‌شناسی‌گرایی (psychologism) توافق اندکی وجود دارد. در این‌جا به‌معنای شکلی از فروکاهش یا تقلیل (reductionism) است؛ یعنی این‌که دیگر نظریه‌ها یا نظام‌ها به آن قابل تقلیل‌اند یا دست‌کم به‌طور شدیدی به نوعی از روان‌شناسی وابسته‌اند (ibid.: 41-42).

روان‌شناسی‌گرایی، به‌مثابه‌ی ریافتی به فلسفه و از آن جمله فلسفه اجتماعی، به‌قدمت فردگرایی است. روان‌شناسی، با عنایت به تنوع آن، نظریه‌ای درباره‌ی وضعیت‌های ذهنی و رفتار موجودات بشری است. ذاتاً همه نظریه‌های فردگرایانه درباره‌ی جامعه بر دیدگاه‌هایی روان‌شناختی از طبیعت انسان استوارند. در عمل، تنها یک دیدگاه درباره‌ی طبیعت انسان بر تاریخ فردگرایی سیطره داشته است؛ دیدگاهی که انسان را به‌عنوان موجودی عقلایی و خودخواه معرفی می‌کند. این نظریه در واقع ترکیبی از دو دیدگاه درباره‌ی طبیعت انسان است: ترکیب نگرش ارسطو درباره‌ی انسان به‌مثابه‌ی حیوان عقلایی و لذت‌گرایی اپیکوری. این دیدگاه درباره‌ی طبیعت انسان مبنای روان‌شناختی نظریه قرارداد اجتماعی بود و سرانجام تعدیل شد و انسان اقتصادی نام گرفت.

نظریه روان‌شناختی دیگری که از اهمیت قابل‌توجهی در تاریخ اندیشه اجتماعی برخوردار است باور دارد که عقاید ما نتیجه‌ی تداعی ایده‌ها (association of ideas) است. این نظریه باور غالب تجربه‌گرایان بریتانیا و به‌ویژه بخش مهمی از نظریه معرفت دیوید هیوم را تشکیل می‌داد. مبسوط‌ترین نسخه روان‌شناسی تداعی‌گرایی در اثر جیمز میل (James Mill) با عنوان تحلیل پدیده‌های ذهن انسان (Mill 1829) آمده است.

این دو نظریه روان‌شناختی یا دو دیدگاه درباره طبیعت انسان هم‌چنان مطرح‌اند و بخشی از تاریخ فردگرایی روش‌شناختی را تشکیل می‌دهند. اولی بخشی از علم اقتصاد و سرانجام نظریه انتخاب عقلایی در همه علوم اجتماعی شده است و دومی بخشی از روان‌شناسی گرایبی جان استوارت میل (John Stuart Mill)، جان مینارد کینز، و طلایه‌داران روان‌شناسی رفتارگرا و اقتصاد رفتاری است (Udehn 2001: 42).

روان‌شناسی گرایبی در این جا عمدتاً به‌مثابه آموزه‌ای مطرح می‌شود که معتقد است مبانی علوم اجتماعی را باید در روان‌شناسی پیدا کرد. این نسخه از روان‌شناسی گرایبی را می‌توان به‌مثابه نخستین شکل از اصول فردگرایی روش‌شناختی در علوم اجتماعی به‌شمار آورد. مبدأ این نوع فردگرایی روش‌شناختی بریتانیا بود و نخستین علم اجتماعی که مقهور آن شد علم اقتصاد. در نیمه دوم قرن نوزدهم، مرکز روان‌شناسی گرایبی به آلمان منتقل شد که سرانجام آثار خود را بر علوم انسانی و اجتماعی برجای گذاشت.

ایده‌ای که در این نوشتار درصدد نقد آنیم انعکاس روان‌شناسی گرایبی در علم اقتصاد از دیدگاه دکتر محمدحسین تمدن جهرمی است که نخستین بار در مبحث چهارم کتاب *گفتارهایی در زمینه‌های روش علوم، اقتصاد، حقوق عمومی، و فلسفه طبیعت* (۱۳۹۹) با عنوان روان‌شناسی اقتصادی و سپس در کتابی با عنوان *نظری به روان‌شناسی اقتصادی* (۱۴۰۰)، برگرفته از درس‌نامه او در نیمه دوم دهه ۱۳۴۰، به چاپ رسیده است.

کتاب *نظری به روان‌شناسی اقتصادی*، به‌اهتمام ابوالفضل پاسبانی صومعه، را انتشارات صومعه باقی در ۱۴۵ صفحه و قطع رقعی منتشر کرده است. کتاب شامل یک پیش‌گفتار و شش فصل است که فصل اول کلیات و فصل آخر پیوست‌ها را در بر دارد. عنوان چهار فصل اصلی کتاب چنین است: نکاتی از تاریخ روان‌شناسی اقتصادی، مکاتب و روش‌های جدید در روان‌شناسی اقتصادی، رفتار درباره مصرف، رفتار درباره پس‌انداز و خرج. ایده و ایستار تمدن درباره روان‌شناسی اقتصادی در فصل دوم و سوم آمده است که پیش‌ازاین در کتاب *گفتارهایی در زمینه‌های روش علوم، اقتصاد، حقوق عمومی، و فلسفه طبیعت* (۱۳۹۹) او چاپ شده بود. در واقع، افزوده این کتاب تنها دو فصل درباره رفتار مصرف‌کننده و پس‌اندازکننده است.

نقطه قوت کتاب از نظر شکلی طرح جلد آن است که با طیف رنگی مشکی تا اخراایی و طرحی نمادین از سر انسان با چرخ‌دنده‌هایی در جایگاه مغز آن نقش بسته است تا مفهوم ایده روان‌شناسی اقتصادی را تداعی کند، اما به نظر می‌رسد که این طرح بیش از آن‌که نشانی

از روان‌شناسی اقتصادی باشد، ناظر به روان‌شناسی صنعتی است. البته منحنی‌ها و نمودارهای ستونی در جدول پس‌زمینه جلد تاحدودی مفهوم اقتصاد را می‌رساند. صفحه‌آرایی کتاب چنگی به دل نمی‌زند. حاشیه نسبتاً زیاد صفحه‌ها، فاصله بیش از حد سطرها، اندازه بزرگ‌تر حروف، و استفاده از قلم ترفیک برای زیرعنوان فصل‌ها از جاذبه گرافیکی کتاب کاسته است. افزون‌براین، فهرست به‌خوبی تنظیم نشده است. برای بازشناسی زیرفصل‌ها گاهی از حروف ابجد و گاهی از ارقام استفاده شده است که زینده بود یک‌دست شود. همین شیوه در ذیل زیرفصل‌ها نیز تکرار شده که طبقه‌بندی عددی شایسته‌تر است.

درس‌نامه روان‌شناسی اقتصادی گرچه به‌شکل کتاب تجدیدچاپ شده است، کارکرد کتاب را ندارد، زیرا انسجام لازم را ندارد و باوجوداین که موضوع روان‌شناسی در هر چهار فصل کتاب مشترک است، ارتباطی تحلیلی میان آن‌ها وجود ندارد. مباحث به‌طور پراکنده بررسی شده است و پیوستگی در سیر اندیشه اقتصادی ندارد. عدم انسجام مطالب و گسستگی مباحث در فقدان هرگونه نتیجه‌گیری و حتی جمع‌بندی در کتاب نمایان است. مقتضی بود که در پاورقی‌های فربه و پرمایه به جبران این کاستی‌ها اهتمام می‌شد.

باتوجه به کاستی‌های یادشده، حال برای نشان‌دادن جایگاه موضوع روان‌شناسی اقتصادی، تاریخچه روان‌شناسی‌گرایی در سیر اندیشه فلسفی و اجتماعی بررسی و نسبت دیدگاه تمدن با مکاتب روان‌شناسی اقتصادی نقد می‌شود.

۲. روان‌شناسی‌گرایی در بریتانیا

در قرن نوزدهم، روان‌شناسی در بریتانیا، هم در میان اخلاق‌دانان و هم در میان دانشمندان علوم اجتماعی، در مرکز مناقشات علمی قرار داشت. غالب فیلسوفان اجتماعی بریتانیا معتقد بودند که یک طبیعت انسانی جهان‌شمول، ثابت، فرازمانی، و فرامکانی وجود دارد. مسئله تنها پیداکردن این طبیعت جهان‌شمول انسان بود.

۱,۲ جان استوارت میل

از جان استوارت میل غالباً به‌نمایندگی روان‌شناسی‌گرایی در فلسفه و علوم اجتماعی یاد می‌شود. بنابر دیدگاه او، قوانین اجتماعی می‌توانند یا باید به قوانین روان‌شناختی تقلیل یابند. میل، در مقام یک فیلسوف، عمیقاً در سنت تجربه‌گرایی بریتانیا ریشه داشت.

میل مانند لاک، برکلی، و هیوم معتقد بود که معرفت غیربدیهی بر استقرای تجربه حسی استوار است. او، هم‌چون تمام تجربه‌گرایان، واقع‌گرایی مفهومی (conceptual realism) را رد می‌کرد. او هم‌راه با لاک وجود ایده‌های انتزاعی (abstract ideas) را می‌پذیرفت که از این رو می‌توان او را یک مفهوم‌گرا (conceptualist) نامید. او مدافع روان‌شناسی تداعی‌گرایی (associationist psychology) بود و سه نوع قانون را در علوم اجتماعی بازشناسی کرد: ۱. قوانین ذهن، ۲. قوانین شکل‌گیری شخصیت، ۳. قوانین جامعه.

قوانین ذهن به‌طور قطع روان‌شناختی هستند و به علم روان‌شناسی تعلق دارند. عمده‌ترین مثال چنین قوانینی تداعی‌گرایی است که جیمز میل آن‌ها را معرفی کرد. از آن‌جا که هیچ ایده فطری وجود ندارد، همه باورها نتیجه تداعی ایده‌ها هستند (Mill 1974: 45 cited Udehn 2001: 45). قوانین شکل‌گیری شخصیت به علم عادت‌شناسی (ethology) تعلق دارد که نوآوری شخص میل در علوم اجتماعی تلقی می‌شود. ماده موضوع عادت‌شناسی راهی است که از طریق آن موجودات انسانی جامعه‌پذیر می‌شوند و آموزش می‌بینند تا به یک عضو جامعه تبدیل شوند. قوانین شکل‌گیری شخصیت قوانینی اشتقاقی هستند که به قوانین ذهن و محیط‌های مشخص بستگی دارند (Udehn 2001: 45-46).

درنهایت، قوانین جامعه را می‌توان به قوانین معیت (هم‌بودی / coexistence) و قوانین توالی (succession) تقسیم کرد. مسئله عمده علوم اجتماعی یافتن قوانینی است که براساس آن‌ها هر وضعیت جامعه وضعیتی را تولید می‌کند که در پی آن می‌آید و جای آن را می‌گیرد. طبق نظر میل، همه قوانین مربوط به وضعیت‌های اجتماعی باید به زبان قوانین روان‌شناختی توضیح داده شوند (Udehn 2001: 46). طبق نظر میل، قوانین اجتماعی فقط قوانین یا تعمیم‌های تجربی هستند. بدین ترتیب، آن‌ها باید به‌واسطه قوانین علی ذهن یا شکل‌گیری شخصیت که درنهایت به آن‌ها وابسته‌اند توضیح داده شوند. از این رو، همه قوانین علی در علوم اجتماعی قوانینی روان‌شناختی درباره طبیعت انسان هستند. به‌طور دقیق‌تر، این بیان توجیهی متافیزیکی یا هستی‌شناختی برای فردگرایی روش‌شناختی است (ibid.: 48).

فلسفه علوم اجتماعی میل تأثیر شگرفی در علوم انسانی اولیه به‌جای گذاشت. حتی آنانی که با دیدگاه‌های او اشتراک نداشتند، مانند ویلهلم دیلتای (Wilhelm Dilthey)، دیدگاه خاص خود را در تقابل با اثبات‌گرایی میل و کنت توسعه دادند. علمای مکتب اتریش آثار میل را مطالعه کردند و احتمالاً تاحدودی از روان‌شناسی‌گرایی او تأثیر پذیرفتند. هم‌چنین، می‌توان همانندی‌هایی میان روان‌شناسی‌گرایی میل، علم اقتصاد مطلوبیت‌گرا، و

جست‌وجوی مبانی خرد (microfoundations) پیدا کرد که اخیراً توسط بسیاری از روان‌شناسان توسعه یافته است (ibid.: 49).

۲,۲ علم اقتصاد مطلوبیت‌گرا

علم اقتصاد به‌طور مشخص از سال ۱۸۷۱ فردگرا شد که استنلی جونز (Stanley Jevons) و کارل منگر (Carl Menger) انقلاب نهایی‌گرایی (۱۸۷۴) را همراه با لئون والر اس (Leon Walras) به‌پا کردند. ایده علم اقتصاد متحول‌شده این بود که تصمیم‌های اقتصادی درباره این‌که چه چیزی خریداری شود، نه به مطلوبیت کل، بلکه به مطلوبیت نهایی آن برای مصرف‌کننده بستگی دارد. بخش مهم این انقلاب انتقال از یک تئوری ارزش عینی (objective theory of value) به یک تئوری ارزش ذهنی (subjective) بود. پی‌آمد این انتقال تغییر جهت تئوری اقتصادی از نگرانی درباره مسائل تولید و توزیع به‌سوی دل‌مشغولی منحصربه‌فرد به مصرف بود. همه پدیده‌های بازار در آخرین لحظه به‌عنوان نتیجه ارزش‌گذاری ذهنی و روان‌شناختی مصرف‌کننده و انتخاب کالاها توضیح داده می‌شود (Udehn 2001: 40-50).

جونز اولین کسی بود که علم اقتصاد را بر بنیاد مطلوبیت‌گرایی بنا کرد و نظریه خود را به‌مثابه مکانیک مطلوبیت و نفع شخصی توصیف کرد. او مطلوبیت‌گرایی را از بتام گرفت، ولی آن را از یک نظریه اخلاقی به یک نظریه توضیحی درباره رفتار انسانی تبدیل کرد. اجورث (Francis Y. Edgeworth) کار جونز را در تبیین اصل خشنودی بتام دنبال می‌کند، ولی دو نسخه متفاوت از این اصل را بازشناسی می‌کند: یکی اخلاقی و دیگری اقتصادی. او اولی را مطلوبیت‌گرا و دومی را خودگرایانه (egoistic) نامید. به‌نظر اجورث، قلمرو علم اقتصاد به حداکثرسازی مطلوبیت ناشی از نفع شخصی محدود می‌شود. در جمله‌ای مشهور می‌گوید که نخستین اصل علم اقتصاد این است که هر عاملی تنها با نفع شخصی انگیزه‌مند می‌شود (Edgeworth 1967: 16 cited Udehn 2001).

سیچ ویک (Henry Sidgwick) نظر متفاوتی داشت. او از لذت‌گرایی عام (universal hedonism) یا مطلوبیت‌گرایی به‌مثابه یک نظریه اخلاقی دفاع می‌کرد، ولی برخلاف اجورث، لذت‌گرایی خودگرایانه را نمی‌پذیرفت. هسته اخلاق و آداب متعارف را خیرخواهی می‌دانست و انگیزه اقتصادی را به نفع شخصی محدود نمی‌کرد. گرچه ممکن

است از نفع شخصی به‌عنوان یک فرض ساده‌ساز برای اهداف علم اقتصاد استفاده شود، اما سیچ‌ویک حتی این استفاده از لذت‌گرایی روان‌شناختی را نیز رد می‌کرد (Udehn 2001: 52). فیلیپ ویکستید (Wicksteed) کم‌تر به مطلوبیت‌گرایی متعهد بود و از برخی جهت‌ها به مکتب اتریش نزدیک‌تر از نهایی‌گرایی بریتانیا بود. او از ایده انسان اقتصادی انتقاد داشت که قائل است انسان براساس یک انگیزه اقتصادی خاص کنش می‌کند. علم اقتصاد اصولاً برپایه فرض انگیزه خاص بنا نشده است، بلکه براساس رابطه اقتصادی مشخص و غیرشخصی استوار است که نادیدگرایی (non-tuism) نامیده می‌شود. برای اهداف علم اقتصاد هیچ نیازی نیست که فرض کنیم افراد در پی نفع شخصی هستند. آنان ممکن است به‌خوبی از روی نوع دوستی و خیرخواهی عمل کنند. ویکستید البته می‌داند که روابط اقتصادی در روابط اجتماعی از انواع مختلف نهفته است، اما برای اهداف علم اقتصاد از فرض ساده‌ساز روابط اقتصادی منعزل دفاع می‌کند (Wicksteed 1933:174 cited Udehn 2001).

تأکید ویکستید بر روابط اقتصادی و اجتماعی و به‌طور کلی روابط فردی به‌جای انگیزه با دیدگاه مکتب آلمان سازگارتر از مکتب مطلوبیت‌گرایی است. آموزه‌های محدود‌نکردن انگیزه‌های روانی به نفع شخصی، پرهیز از تعیین ماهیت انگیزه‌های اقتصادی، و تأکید بر ذهنی‌بودن و روان‌شناختی‌بودن آن‌ها، هم‌چنین پذیرش پیچیدگی روابط انسانی فراتر از آموزه‌های مکتب بریتانیاست و به مواضع مکتب آلمان گرایش دارد.

ویکستید، هم‌چون جان نویل کینز، استدلال می‌کند که علم اقتصاد اصول روان‌شناختی را به‌عنوان نقطه شروع خود برمی‌گزیند نه این‌که آن‌ها را موضوع تحقیقات خود قرار دهد، اما قوانین علم اقتصاد سرانجام روان‌شناختی هستند و ممکن است استدلال شود که اقتصاد سیاسی به‌طرزی گسترده و رایج روان‌شناسی کاربردی است. ازاین‌رو، اقتصاددان باید از آغاز تا انجام بدانند که با پدیده‌های روان‌شناختی سروکار دارد و در این مسیر باید با ملاحظات روان‌شناختی راه‌نمایی شود (Wicksteed 1933: 766-767, 174 cited Udehn 2001).

این رویکرد به دیدگاه دیلتای شباهت دارد که روان‌شناسی را شالوده علوم انسانی می‌داند.

آلفرد مارشال کم‌تر از دیگر اقتصاددانان نئوکلاسیک به درگیرشدن در انتزاع و تجرید تمایل داشت و تأکید می‌کرد که علم اقتصاد با مردان و زنان واقعی به‌عنوان اعضای جامعه سروکار دارد و نه با انسان اقتصادی انتزاعی که در انزوای پرزرق‌وبرق خود به‌سر می‌برد (Marshall 1920:12-23, 174 cited Udehn 2001). مارشال بیش از دیگر اقتصاددانان نئوکلاسیک به مکتب اقتصاد تاریخی آلمان و جامعه‌شناسی اظهار علاقه کرد و سعی کرد از

برخی ایده‌های آن استفاده کند. یک نشانه آشکار نفوذ این مکتب این است که مارشال دیدگاه ارتدوکس درباره طبیعت ثابت انسان را رد کرد (Marshall 1920: 3ff, 622, 630f, 174 cited Udehn 2001). نشانه دیگر این است که مارشال نظریه خود را کل‌گرا (holistic) یا اندام‌وارانگار (organicist) و نه فردگرایانه می‌پنداشت (Marshall 1920: 20f, 637, 174 cited Udehn 2001). نگاه مارشال و جان مینارد کینز به جامعه، به‌عنوان اندامواره و این‌که علم اقتصاد با رفتار مردان و زنان واقعی و نه انسان اقتصادی انتزاعی سروکار داد، بسیار به هم نزدیک است. چه‌بسا این اشتراک نظر در اندام‌وارگی جامعه ریشه در اندیشه منگر و مکتب اتریش در این باره داشته باشد.

رابطه علم اقتصاد و روان‌شناسی همیشه محل نزاع بوده است، درحالی‌که غالب اقتصاددانان انکار می‌کنند که علم اقتصاد چیزی از روان‌شناسی می‌آموزد، اما مخالفان نظر دیگری دارند. یودن معتقد است که می‌توان میان نسخه‌های تنک‌مایه و پرمایه روان‌شناسی‌گرایی فرق گذاشت. روان‌شناسی‌گرایی تنک‌مایه حداقلی است و از فرض‌های بسیار ساده روان‌شناختی سود می‌جوید، مانند انسان اقتصادی. روان‌شناسی‌گرایی پرمایه از سوی دیگر از دانش تفصیلی درباره انگیزه‌ها و دلایل موجودات بشری بهره می‌برد. یک منبع مهم این دانش پیچیده قطعاً علم روان‌شناسی است که در آلمان به‌مثابه بنیاد علوم انسانی و اجتماعی معرفی شد (Udehn 2001: 57-58).

۳. روان‌شناسی‌گرایی در آلمان

در قرن نوزدهم، تفکر درباره فرد و جامعه در آلمان زیر سلطه تاریخی‌گرایی بود. شاید این امر تناقض‌گونه باشد که علم روان‌شناسی نخستین بار در چنین زمینه فکری پدیدار شود و شکل یک علم طبیعی و نه انسانی به‌خود بگیرد. البته این کار بدون نزاع اتفاق نیفتاد. علم طبیعی و تجربی روان‌شناسی از ابتدا با مقاومت شدیدی روبه‌رو شد و سرانجام شکافی میان روان‌شناسی تجربی و توضیحی از یک‌سو و روان‌شناسی پدیدارشناختی و توصیفی از سوی دیگر به‌وجود آمد. روان‌شناسی پدیدارشناختی به‌مثابه بنیادی تلقی می‌شود که همه علوم انسانی بر آن استوار است (Udehn 2001: 58).

نخستین اثر در این زمینه از آن ویلهلم وونت بود. او در مرحله نخست کار خود در موضوع‌های مربوط به منطق و علوم انسانی پیرو جان استوارت میل و روان‌شناسی تداعی‌گرای جیمز بود. وونت معتقد است که روان‌شناسی فردی مبنای همه علوم انسانی

است (Wundt 1883: 572 cited Udehn 2001). علوم انسانی از امور واقعی منفرد، نوعی، و طبیعی بهره می‌برد، اما برای توضیح آن‌ها از قوانین روان‌شناختی استفاده می‌کند، به این دلیل که تنها قوانین روان‌شناختی علی هستند. وونت، هم‌چون سایر دانشمندان آلمانی، کم‌تر تحت تأثیر دستاوردهای علم اقتصاد انتزاعی - استنتاجی قرار می‌گیرد و برای هرمنوتیک و فن تفسیر در علوم انسانی اهمیت قائل است (Udehn 2001: 61). وونت موضعی میانه داشت. در واقع، هم‌چون پلی میان مکتب روان‌شناسی گرایسی بریتانیا و آلمان عمل کرد، در حالی که در روان‌شناسی گرایسی فردی با مکتب بریتانیا موضعی مشابه داشت و در علم انتزاعی - استنتاجی با آن اختلاف نظر داشت.

۱,۳ ویلهلم دیلتای

روان‌شناسی جدید با مقاومت‌هایی از سوی تاریخ‌دانان، علمای اجتماعی، و بیش از همه فیلسوفان روبه‌رو شد. متعارف‌ترین واکنش از سوی فیلسوفان انکار هرگونه وابستگی فلسفه به روان‌شناسی یا هر شاخه علمی دیگر بود. برخی از فیلسوفان به‌رحال وابستگی فلسفه به روان‌شناسی را پذیرفتند، اما نه به روان‌شناسی تجربی. نمونه بارز این‌گونه واکنش ویلهلم دیلتای (Wilhelm Dilthey) بود که قصد داشت برای علوم انسانی شالوده‌ای جدید را در هیئت روان‌شناسی توصیفی (descriptive) فراهم کند که از روان‌شناسی توضیحی (explanative) روان‌شناسان حرفه‌ای متمایز باشد (Udehn 2001: 68).

نخستین تلاش مهم دیلتای برای وضع مبانی جدید برای علوم انسانی در اثر او با عنوان *مقدمه‌ای بر علوم انسانی* (۱۸۸۳) ظاهر شد که تا حدودی به‌مثابه پاسخی به کارهای کنت و میل بود. آموزه اصلی دیلتای در تقابل با طبیعت‌گرایی پوزیتیویستی این است که فرقی بنیادین میان علوم طبیعی و انسانی وجود دارد، در حالی که علوم طبیعی با واقعیت بیرونی سروکار دارد که تنها به‌واسطه تجربه قابل حصول است و علوم انسانی به خود تجربه درونی می‌پردازد. از آن‌جاکه ما به تجربه درونی دست‌رسی مستقیم داریم، علوم انسانی از نظر معرفت‌شناسی به علوم طبیعی ترجیح دارند. یکی از پی‌آمدهای این آموزه این است که روش‌های این علوم نیز با یک‌دیگر تفاوت دارند و در علوم انسانی روش «تفهم» نقش مهمی ایفا می‌کند (Dilthey 1989: 88, 158 cited Udehn 2001).

مهم‌ترین ایده دیلتای این بود که باید شالوده جدیدی را در هیئت روان‌شناسی برای علوم انسانی فراهم کرد. دیلتای در تقابل با طبیعت‌گرایی پوزیتیویستی پذیرفته‌شده در

مکتب بریتانیا، که بر فردگرایی روش شناختی، اتمیسم، و قوانین طبیعی تأکید دارد، فردگرایی افراطی و قانون طبیعی را نفی می‌کند که نقطه عزیمت آن فرد منعزل یا انتزاعی است. شالوده جدید علوم انسانی این است که افراد با یکدیگر کنش می‌کنند و واحدهایی که در کلیت‌های پیچیده تاریخ و جامعه به طرز شگفت‌انگیزی با یکدیگر کنش می‌کنند افراد هستند؛ یعنی کل‌های روحانی - جسمانی هر یک از آنان با همه دیگران متفاوت است و هر یک به تنهایی جهانی را تأسیس می‌کند، زیرا جهان‌بازنمایی‌های (representations) چنین فردی در جای دیگر وجود ندارد. این کنش متقابل مکانیکی نیست، هم‌چون مورد اقتصاد نئوکلاسیک، بلکه اجتماعی است و برای دیلتای به مفهوم سمبلیک و معناداری است.

پی‌آمد این نوع نگرش به جامعه به مثابه کنش‌های معنادار متقابل میان افراد این است که هر فرد فقط در متن نظام‌های هم‌کنشی قابل فهم است. فرد عنصری در کنش‌های متقابل جامعه و نقطه تلاقی نظام‌های متنوع این هم‌کنشی‌هاست که به تأثیرات آن جامعه با قصدهای آگاهانه و کنش‌ها واکنش نشان می‌دهد (Dilthey 1989: 89 cited Udehn 2001). طبق نظر دیلتای، در برابر نظر هایک، که رسالت علوم انسانی را مطالعه نتایج قصدناشده کنش‌های انسان می‌داند، علوم انسانی با کنش‌های از روی قصد موجودات انسانی سروکار دارند. او یادآور می‌شود که قصدها یا انگیزه‌ها با دیگر علت‌ها تفاوت دارند، اما منکر نمی‌شود که آن‌ها علت هستند. در این نکته، او موضع مشابهی با ماکس وبر دارد (Udehn 2001: 69).

هم‌کنشی افراد در تاریخ به مطرح شدن سه موضوع می‌انجامد که علوم انسانی باید آن‌ها را مطالعه کند: سازمان خارجی جامعه، نظام‌های فرهنگی درون آن، و افراد مردم. دیلتای این سازمان‌های خارجی را نتیجه کنش معنادار و اجتماعی افراد می‌داند، حال آن‌که هایک، از سرآمدان مکتب اتریش، سازمان‌ها و ساختارها را از نتایج قصدناشده کنش‌های فردی تلقی می‌کند. علوم‌ی که به مطالعه این موضوعات اختصاص یافته‌اند باید مفاهیمی را که دیلتای مرتبه دوم می‌نامد معرفی کنند و نظریه‌هایی که از این ره‌گذر حاصل می‌شوند، نسبت به روان‌شناسی فردی نظریه‌های مرتبه دوم هستند (Dilthey 1989: 92, 96 cited Udehn 2001). مراد دیلتای از مفاهیم مرتبه دوم همه مفاهیمی است که در علوم انسانی ساخته و پرداخته می‌شوند؛ هم‌چون کار، ارزش، قیمت، وضعیت، نقش، و مانند این‌ها. تردیدی نیست که مفاهیم و نظریه‌های مرتبه دوم، که توسط علوم انسانی مرتبه دوم هم‌چون زبان‌شناسی، اقتصاد، و قوم‌شناسی استفاده می‌شود، تا جایی از معنا برخوردار است که به واقعیت‌های روانی درباره تجربه زندگانی افراد بازگردد (Dilthey 1989: 129 cited Udehn 2001).

تا این‌جا روشن شد که دیلتای شالوده تمام علوم انسانی را روان‌شناسی می‌داند و این روان‌شناسی را توصیفی می‌نامد و آن را از روان‌شناسی توضیحی میل و وونت متمایز می‌کند. نخستین ویژگی روان‌شناسی توضیحی این است که همانند علوم طبیعی، به‌کمک مجموعه‌ای از قوانین فرضیه‌ای، به‌دنبال توضیح علی زندگی روانی (hypothetical laws) است. برعکس، در علوم انسانی زنجیره حیات روحی (زندگی روانی) اصالتاً یک واقعیت بنیادی و ابتدایی را تشکیل می‌دهد. ما طبیعت را توضیح می‌دهیم، درحالی‌که زندگی روانی را فهم می‌کنیم. ویژگی دوم روان‌شناسی توضیحی این است که برساختی (constructive) یا ترکیبی (synthetic) است. به‌عبارت‌دیگر، که اغلب برای توصیف روان‌شناسی تداعی‌گر بریتانیا استفاده می‌شود، می‌توان آن را اتمیستیک نامید. روان‌شناسی توصیفی در تقابلی آشکار با روان‌شناسی توضیحی کلی‌گراست. زندگی همه‌جا تنها به‌صورت یک زنجیره یا کل سازگار وجود دارد (Dilthey 1977: 28 cited Udehn 2001). روند زندگی روانی اصالتاً و قبل از هرچیز، از ابتدایی‌ترین تا عالی‌ترین صورت‌ها، یک واحد است. زندگی روانی از عناصر تشکیل نشده است. زندگی روانی نه مرکب است و نه حاصل از تعامل اتم‌های احساسی و نفسانی است. زندگی روانی اصالتاً و همیشه یک واحد جامع است (Dilthey 1977: 92 cited Udehn 2001).

۴. مکتب اتریش

روش‌شناسی جدید اتریشی، که قیمت‌های بازار را به کنش‌های افراد مربوط ساخت، به‌عنوان فردگرایی روش‌شناختی معروف شد. قیمت‌های بازار و هم‌چنین همه‌دیگر پدیده‌های اقتصادی بدون هرگونه ابهامی بر تصمیم‌ها، ترجیحات، و ارزش‌های ذهنی افراد مبتنی هستند (Greaves 1996: 2 cited Udehn 2001). مهم‌ترین آموزه کارل منگر (Karl Menger) این بود که ارزش و قیمت یک کالای اقتصادی نه به‌واسطه میزان کاری که برای تولید آن صرف می‌شود و نه حتی با هزینه کل تولید آن، بلکه با ارزش‌گذاری ذهنی افراد اقتصادگر تعیین می‌شود. منگر دربرابر مکتب روان‌شناسی‌گرایی آلمان، که با انتزاع و قیاس میانه‌ای نداشت، از یک علم اقتصاد نظری مانند اقتصاد کلاسیک دفاع می‌کرد که به‌کمک انتزاع و قیاس پیش می‌رفت. نخست، انسان اقتصادی عقلایی و خودخواه از موجودات بشری مشاهده‌پذیر انتزاع گردید. دوم، بازار شامل روابط مبادله‌ای خالص از جامعه‌ای که در آن نهفته بود انتزاع شد. قوانینی که بر جهان علم اقتصاد نظری حاکم است

از همان شرایط قوانین دقیق طبیعی برخوردار است (Udehn 2001: 88). آموزه دوم منگر به روشنی حاکی از پیروی مکتب اتریش از طبیعت‌گرایی پوزیتیویستی بود.

منگر وجود کل‌های اجتماعی یک‌پارچه را انکار نمی‌کند، اما وجود کل‌های اندام‌واره امری نیست که به‌طور پیشینی مفروض گرفته شود، بلکه چیزی است که باید توسط تحقیق درک شود و حتی کل‌های یگانه نیز به یک تحلیل اتمیستی دقیق تن می‌دهند. اقرار به وجود شماری از پدیده‌های اجتماعی به‌مثابه اندام‌واره به‌هیچ‌روی با خاستگاه فهم دقیق اتمیستی از آن‌ها در تناقض نیست (Menger 1963: 141 cited Udehn 2001: 91)، زیرا اندام‌واره‌هایی (ارگانسیم‌هایی) وجود دارند که رفته‌رفته رشد یافته‌اند. به این معنا که نتیجه غیرارادی کنش‌های بسیاری از مردم‌اند. برخلاف مکتب آلمان که سازمان خارجی را نتیجه کنش‌های اجتماعی قصدشده می‌داند، مکتب اتریش ساختارهای اجتماعی را حاصل نتایج قصدناشده کنش‌های فردی می‌بیند.

از نظر منگر و هایک (Hayek)، شناخته‌شده‌ترین نمونه یک اندام‌واره یا نظم خودجوش بازار است. قیمت‌ها و دیگر پدیده‌های اقتصادی همگی نتایج غیرارادی کنش اقتصادی شمار بسیاری از افراد است و بدین روی درخور تحلیل اتمیستی است. فریدریش فون هایک، برخلاف منگر که قوانین حاکم بر جهان اجتماعی را هم چون جهان طبیعی می‌داند، معتقد است که انسان‌ها موجوداتی اجتماعی و فرهنگی هستند و دربرابر خصلت عینی پدیده‌های طبیعی بر ماهیت ذهنی کنش‌های بشری تأکید می‌کند. هدف او توجیه یک روش‌شناسی ذهنیت‌گرا به‌کمک استدلال‌های معرفت‌شناختی است. به این منظور، چنین استدلال می‌کند که شناخت جامعه شناخت درباره باورهای افراد آن است (Udehn 2001: 115).

رویکرد فردگرایی روش‌شناختی منگر به‌منزاعه روش‌ها میان اقتصاددانان آلمانی و اتریشی افزود. منگر به علم اقتصاد نظری انتزاعی و قیاسی باور داشت، درحالی‌که اشمولر، که رهبر مکتب اقتصادی تاریخی در آلمان بود، علم اقتصاد را به‌مثابه یک علم تاریخی درک می‌کرد که به‌واسطه استقرا از واقعیت تاریخی مشاهده‌پذیر و انضمامی پیش می‌رود، بدین منظور که به قوانین پدیده‌های اقتصادی دست یابد. از این دیدگاه فروض علم اقتصاد نظری همگی ساخته‌هایی ذهنی و خطا هستند. مهم‌ترین تفاوت این است که منگر از یک روش اتمیستی دفاع می‌کند که بر افراد متمرکز است، درحالی‌که اشمولر یک ره‌یافت کل‌گرا پیش‌نهاد می‌کند که بر نهادهای اجتماعی متمرکز دارد. تردید و مناقشه اقتصاددانان در ذهنیت یا عینیت علم اقتصاد بازتاب پیچیدگی روابط اجتماعی است که در اندیشه جان مینارد کینز آشکارا به‌چشم می‌خورد.

۵. روان‌شناسی اقتصادی کینز

این امر پذیرفته شده است که روش شناسی کینز بر بنیاد فلسفه او در رساله درباره احتمالات (treatise on probability) استوار است. بهره‌گیری کینز از پلورالیسم برای ارائه انحای مختلف استدلال‌ها، آگاهی او از اهمیت متقاعدسازی، تحفظ او در استفاده از فرمالیسم ریاضیاتی (هم‌چون مارشال و دانشمندان مکتب روان‌شناسی‌گرایی آلمان مانند دیلتای)، ارجاع او به روان‌شناسی و عرف اجتماعی به مثابه عنصرهای ضروری رفتار همگی حاصل فهم او از جهان واقعی و اجتماعی به مثابه جهانی پیچیده و متکامل است که از برون‌دادن چیزی به شیوه علم قطعی ناتوان است. این نگاه کینز درباره پیچیدگی جهان واقعی و نفی علم جهان‌شمول و قطعی برخلاف ساده‌سازی انتزاعی و قیاسی مکتب روان‌شناسی‌گرایی بریتانیا با آموزه‌های مکتب روان‌شناسی آلمان تشابه دارد. از این گذشته، نظر به این‌که جهان واقعی اجتماعی اندام وار و باز است، ضروری و شدنی است که برای ساختن نظریه‌های مشخص به تقریب مشروط (provisional closure) در بخش‌هایی از سیستم متوسل شد (Runde 2003: 204).

دور شدن کینز از فرمالیسم ریاضیاتی و برگزیدن رویکرد تقریب مشروط ناشی از نوع نگاه او به حقیقت است. کینز حقیقت را به‌روش افقی و نه عمودی می‌نگرد. تفکر هنگامی عمودی حرکت می‌کند که در تلاش برای فهم چیزی، اصول موضوعه‌ها (axioms)، نهایی‌ها (ultimates)، تعاریف، ذاتیات، و مقولات تصنعی را می‌سازد که از آن‌ها نتایج منطقی را استنتاج کند، اما اگر تفکر نزدیک به هستی (existence) باقی بماند و بینش (insights) در زمینه‌های مختلف را به‌کار گیرد که پرسش پیش‌رو را توضیح دهد، به تفکر افقی اهتمام کرده است. اگر بخواهیم کینز را درک کنیم باید از روش افقی استفاده کنیم. کتاب نظریه عمومی او از علم اقتصاد فراتر می‌رود و روان‌شناسی‌ای که استفاده می‌کند کاملاً در قلمرو تجربه آشنا، مشترک، و متعارف (واژگانی که مکرراً کینز به‌کار می‌برد) قرار دارد (Mini 1994: 6). برخلاف دیدگاه مطلوبیت‌گرایی و اقتصاد نئوکلاسیک که دستگاهی انتزاعی و اصل موضوعی را باور دارد، کینز همانند مکتب روان‌شناسی‌گرایی آلمان به مشاهده استقرایی تجربه‌های آشنا و متعارف افراد معتقد است.

کینز به‌شدت بر این نکته تأکید می‌کند که علم اقتصاد یک علم اخلاقی است. «پیش‌ازاین، یادآور شده‌ام که علم اقتصاد با درون‌نگری و ارزش‌ها سروکار دارد. می‌خواهم اضافه کنم که با انگیزه‌ها، انتظارات، و نااطمینانی‌های روان‌شناختی (psychological uncertainties) نیز سروکار دارد» (Skidelsky 2015: 30). مفاهیم درون‌نگری،

ارزش، انگیزه، و انتظارات که از نوع تجربه درونی و روانی افراد است به رویکرد تاریخی روان‌شناسی‌گرایی آلمان نزدیک است. از نظر کینز، علم اقتصاد، هم‌چون سایر علوم اجتماعی، در تحلیل نهایی به تبیین مسائل واقعی انسانی می‌پردازد (گرچی ۱۳۹۰: ۲۲۹).

مسئله کینز قیاس موردعلاقه منطقدانان سنتی نیست که با کلی دل‌خواه مانند اصل حیوان حداکثرکننده آغاز و سپس از آن استنتاج می‌کنند. مسئله کینز ذات نیست، بلکه هستی و خود زندگی است. قطعاً جهان انسان هاست که کینز تلاش می‌کند با آن‌ها سروکار داشته باشد و این جهان را به‌سختی می‌توان عقلانی نامید. به این معنی که الف و ب همیشه به یک نحو مرتبط باشند، درعمل الف و بای، به‌معنای روی دادهای تکرار شونده‌ای که از همه جهات یک‌سان باشند وجود ندارند، کینز، برخلاف مطلوبیت‌گرایی و مکتب اتریش و هم‌ساز با مکتب روان‌شناسی‌گرایی آلمان، نه با کلی‌های انتزاعی، بلکه با واقعیت‌های خاص سروکار دارد. این روی دادهای عقلانی نیستند، به این معنا که تکرارپذیر و تابع قوانین کلی باشند (Mini 1994: 43).

باوجود وجه تشابه دیدگاه روان‌شناختی کینز با مکتب آلمان، ایستار او در اختیارکردن رویکرد توضیحی و نه توصیفی از آن متمایز می‌شود. سهم عمده کینز در روش علم اقتصاد تأکید او بر امور روان‌شناختی در توضیح روی دادها و روابط است (ibid.: 48). نخستین گام در تحقق این بینش که حقیقت روان‌شناختی است، رهاکردن ادعاهای ریاضیاتی است (ibid.: 32). کینز، همانند اگزیستانسیالیست‌ها، معتقد است که حقیقت کلی انتزاعی نیست، بلکه ذهنی است. تأکید کینز بر قدرت شهود ناظر به این امر است: آنچه همه ما را یک‌سان می‌سازد خرد ریاضیاتی نیست، بلکه ترکیبی از انگیزه‌هاست که نزد کینز منبع شهود به‌شمار می‌رود (ibid.: 218). هم روندهای فلسفی جدید مانند اگزیستانسیالیسم و هم روان‌شناسی شخص کینز دست‌به‌دست هم داد که او از واری اصول استنتاج قیاسی به استقرا ره‌نمون شود، به‌ویژه به عرصه گسترده استدلال‌های غیرمنتج (non-conclusive) و تردیدآمیز هم‌چون احتمالات که حقیقتی را ادعا می‌کند، اما داعیه قطعیت ندارد (ibid.: 34).

از نظر کینز، ساختارهای اجتماعی که ما از آن‌ها تجربیات مستقل داریم، به‌طور عمده ارگانیک اند، نه ذره‌وار و این موضوع درعمل سبب می‌شود که نتوانیم صرفاً به استنتاجات آماری و منطق صوری اتکا داشته باشیم (طیب‌نیا ۱۳۹۲: ۱۷۱). در باور به اندام‌وارگی جامعه، کینز با مارشال و منگر هم‌نظر است، اما منگر، برخلاف کینز، میان اندام‌وارگی و ذره‌وارگی تنافری نمی‌بیند، زیرا منگر نهادها و ساختارهای اجتماعی را نتایج قصدناشده کنش‌های افراد در یک نگاه ذره‌وار به جامعه می‌داند.

ره‌یافت جدید اقتصاد کینز ارجاع به چیزی است که هم‌اکنون علم اقتصاد رفتاری نامیده می‌شود. اقتصاد رفتاری از منابع جدیدی از مشاهده هم‌چون آزمایش‌ها برای بازسازی این استفاده می‌کند که انسان‌ها در عمل چگونه در شرایط متفاوت رفتار می‌کنند. برای نمونه، جورج آکرلف (George Akerlof) و رابرت شیلر (Robert Shiller) از روش‌های علم اقتصاد رفتاری برای تحقق‌انگاره کینز درباره روحیات حیوانی استفاده کرده‌اند؛ یعنی این را نه که کاری انجام‌دادن بهتر از انجام‌ندادن است. آنان این انگاره را به‌چالش کشیده‌اند که مردم به‌طور کامل عقلانی هستند و مسیر دیگری به‌سوی نتیجه‌گیری‌های کینزی گشوده‌اند (Backhouse 2011: 156).

تعبیر روحیات حیوانی متعلق به سنت نقد حساب‌گری و قصدمندی است که کینز از رساله‌ای درباره احتمالات آغاز کرد و در سراسر آثار کوچک و بزرگش ساری و جاری است. کینز در تأکید بر کیفیت‌های فراعقلانی خود به روند عمده‌ای در اندیشه فلسفی تکیه می‌کند که از قرن نوزدهم با شوپنهاور، نیچه، و کی‌یرکگارد آغاز می‌شود و در قرن بیستم با فروید، برگسون، و پارتو ادامه می‌یابد و همه‌چیز از ادبیات، هنر، فرهنگ، و اخلاقیات تا زندگی هرروزه به‌جز فلسفه آکادمیک و علم اقتصاد کلاسیک را تحت‌تأثیر قرار داده است. روحیات حیوانی برابرنهاد اقتصادی شور جنسی فروید است که همان کارکرد را دارد (Mini 1994: 230).

کینز انسان را هم‌چون فروید می‌نگرد؛ اندکی عقلانیت - نه‌چندان مرتبط در تعیین کنش - بر روی پشته‌ای از عواطف، ترس‌ها، فریب‌ها، و تظاهرها. براساس این زیربنا، می‌توان خوش‌بینی خودجوش، جاه‌طلبی، آزمندی، روحیات حیوانی، و همه ویژگی‌های مثبتی که ما را به کنش تشویق می‌کند یافت (ibid.: 182). کینز بار دیگر تعادل میان دو خصلت انسان، یعنی عقلانیت و ماهیت حیوانی، را برقرار می‌کند. درعمل، هنگامی که نیمه عقلانی در کنار نیمه حیوانی قرار می‌گیرد، از نظر کینز اولی یک سربراست؛ اگر روحیات حیوانی کم‌فروغ شود و خوش‌بینی خودجوش به‌سستی گراید و ما را به‌عهده انتظارات (expectations) ریاضیاتی واگذار کند، کسب‌وکار ناپدید و مردار خواهد شد (ibid.: 178). کینز انسان اقتصادی و محاسبات عقلانی را کنار گذاشت و انسان مدرن و آگزیستانسیال را جای‌گزین آن کرد که به‌طور عمده با غرایز، روحیات حیوانی، و خوش‌بینی به کنش وادار می‌شود (ibid.: 181)؛ کنشی که با دل‌انگیزه‌مند می‌شود تا عقل (ibid.: 229).

کینز، در تبیین جایگاه و نسبت روان‌شناسی و اقتصاد، گفته است که اگر مجبور باشم بار دیگری زندگی کنم، باید آن را به روان‌شناسی اختصاص دهم، زیرا علم اقتصاد بیش‌تر با زندگی روزگذر و بسیار کم با ایدئال‌ها سروکار دارد (Skidelsky 2015: 495). اگر در نوشتارهای کینز نیک بنگریم، هر صفحه‌ای از آن‌ها مملو از بینش‌های روان‌شناختی، هم از نظر استدلال‌ها و هم مشاهدات، است (Mini 1994: 2).

جوانب روان‌شناختی مبانی اقتصاد کینز بر این دلالت دارد که این برداشت که او رفتار اقتصادی را عقلایی تلقی می‌کند خطاست (Runde 2003: 143). از دیدگاه کینز، نتیجه‌گیری‌ها باید به‌طور عمده بر مشاهدات بالفعل و روان‌شناسی بازار و کسب‌وکار مبتنی باشد (Skidelsky 2015: 231). نکته کینز این است که اقتصاد با درون‌نگری و ارزش‌ها، هم‌چنین با انگیزه‌ها، انتظارات، و ناطمینانی‌های روان‌شناختی سروکار دارد (Skidelsky 2010: 147). باتوجه‌به باور کینز به اندام‌وارگی جامعه و تنافر آن با ذره‌وارگی، او روان‌شناسی را به جامعه و نهادهای اجتماعی هم‌چون بازار و کسب‌وکار نسبت می‌دهد. ازسوی دیگر، به‌دلیل نفی روش قیاسی و انتزاعی انسان عقلایی، به مشاهده رفتار انسان واقعی قائل است که متأثر از درون‌نگری‌ها، ارزش‌ها، انگیزه‌ها، و انتظارات روان‌شناختی فردی است. کینز برای برون‌رفت از این ناسازنمای خودساخته میان اندام‌وارگی جامعه و ذره‌وارگی افراد به مفهوم عرف یا سنت متعارف متوسل می‌شود.

کینز، در تلاش برای گذار از روان‌شناسی بی‌همتای یک شهود فردی به یک روان‌شناسی عمومی، چنین استدلال می‌کند که با آگاهی‌یافتن از این‌که قضاوت شخصی ما بی‌ارزش است کوشش می‌کنیم از قضاوت باقی جهان، که شاید آگاه‌تر باشند، پیروی کنیم؛ یعنی ما تلاش می‌کنیم که خود را با رفتار میانگین اکثریت تطبیق دهیم. روان‌شناسی جامعه‌ای از افراد که هریک تلاش می‌کنند از دیگری تقلید کنند، به چیزی می‌انجامد که می‌توان یک قضاوت متعارف (conventional) یا عرف نامید (Runde 2003: 79).

علاقه کینز به عرف (conventions) درنهایت برای این است که توضیح دهد چگونه عرف درجهت شکل دادن به تمایلات و گرایش‌های روان‌شناختی افراد مختلف در ارتباط با یک‌دیگر عمل می‌کند یا این‌که عرف چگونه به درجه‌ای که تمایلات و گرایش‌های روان‌شناختی میان افراد مختلف عمل می‌کند مرتبط می‌شود (ibid.: 193). نکته کینز این است که، به‌علت نبود اطلاعات و عدم قطعیت عام درباره آینده، کارآفرینان نمی‌توانند به انتظاراتی عقلایی از آینده دست یابند که تصمیم‌های سرمایه‌گذاری آنان را تعیین کنند.

در نتیجه، انتظارات آنان به طور گسترده‌ای عرفی‌اند و از این رو دچار امواجی از خوش‌بینی و بدبینی‌اند. ارزیابی عرفی حاصل روان‌شناسی توده‌وار (mass psychology) شمار زیادی از افراد ناآگاه است (Skidelsky 2015: 235). پس از بررسی تاریخچه روان‌شناسی‌گرایی و تحول و دگرگونی‌های این مفهوم، به نقد ایده و دیدگاه استاد دکتر تمدن درباره روان‌شناسی اقتصادی می‌پردازیم.

۶. ایده روان‌شناسی اقتصادی تمدن

تمدن یادآور می‌شود که اقتصاددانان قرن نوزدهم انگلیس، طبق تعالیم بتنام، به‌طور کلی به فلسفه فایده‌جویی (utilitarianism) اعتقاد داشتند. روان‌شناسی اقتصادی در ربع آخر قرن نوزدهم با آثار کارل منگر و پیروان او در مکتب روان‌شناسی اتریش رونق بیش‌تری یافت. از نظر تمدن، این مکتب به اهمیت پدیده‌های ذهنی در اقتصاد توجه ویژه داشت، ولی خیلی انتزاعی باقی ماند و عامل مشاهده و تکامل علم روان‌شناسی جدید را نادیده می‌گرفت. پس از جنگ جهانی دوم، روان‌شناسی اقتصادی جدید به‌طور واقعی تدوین یافت و روابط محکمی با روان‌شناسی علمی برقرار شد و به‌تدریج موارد استعمال عملی آن فزونی یافت (تمدن ۱۳۹۹: ۲۳۲-۲۳۳).

به‌باور تمدن، مکتب روان‌شناسی اتریش به‌طور کلی بر این عقیده است که تحلیل روان‌شناسی اساس و پایه هرگونه تئوری اقتصادی است. این مکتب چند حکم روان‌شناسی را پایه و اساس تجزیه و تحلیل اقتصادی خود قرار می‌داد:

۱. حکم اول مربوط به فرض انسان کاملاً عقلایی است. فرض می‌شود انسان می‌تواند نفع شخصی خود را با کمال دقت تشخیص دهد، از تمام امکانات موجود آگاه است، راه رسیدن به هدف را می‌داند، و در تعقیب هدف خود گام برمی‌دارد. البته آنان تصدیق می‌کردند که این انسان اقتصادی یک حالت حدی است، ولی باور داشتند که این فرض چنان به واقعیت نزدیک است که می‌توان آن را با تقریبی دقیق مبنای تئوری و عمل قرار داد (همان: ۲۳۳).

۲. حکم دوم همان فلسفه بتنام است که محرک و انگیزه عمل انسان را مبتنی بر جست‌وجوی لذت و خوشی و احتراز از درد و رنج می‌داند (همان: ۲۳۴).

تمدن باور داشت که مکتب نهائون در حقیقت نمونه‌ای از مکتب انتزاعی بود که عامل تجربه را در تحلیل روان‌شناسی خود در نظر نمی‌گرفت. در واکنش به مکتب انتزاعی،

مکتب کینز نمونه‌ای از مکاتبی است که از نظر روان‌شناسی اقتصادی به واقع‌بینان موسوم شدند. کینز به مشاهده انگیزه‌های روانی با مقیاسی به مراتب وسیع‌تر از پیشینیان خود متوسل شد و نقش این انگیزه‌ها را در سازوکار اقتصادی نشان داد و این عامل را در فعل‌وانفعالات قوای اقتصادی وارد و در آن ممزوج کرد (همان: ۲۳۶).

کینز عوامل روان‌شناسی را، که در الگوهای اقتصادی دخالت دارند، از نوع تئوری و تجربه هردو تشخیص می‌دهد (همان). برای نمونه، او قانون اساسی روان‌شناسی خود را چنین بیان می‌کند که به‌طور متوسط و در اغلب اوقات انسان‌ها وقتی درآمدشان زیاد می‌شود مصرف خود را افزایش می‌دهند، ولی این ازدیاد مصرف کم‌تر از مقدار ازدیاد درآمد است. کینز توجه می‌دهد که این قانون را از دو راه می‌توانیم مدلل کنیم: یکی از راه *apriori*، یعنی تئوری و با آگاهی و اطلاع قبلی که از طبیعت انسانی داریم و دیگری از راه *aposteriori*، یعنی با اطلاعات و معلومات جزئی و تفصیلی که از تجربه به‌دست می‌آوریم (همان: ۲۳۷).

به نظر کینز، چه در امر تولید و چه در امر مصرف، انگیزه فعالیت اقتصادی عبارت از عنصری است که از لحاظ انرژی روانی تحرک بیش‌تر دارند، در صورتی که به‌نظر پیشینیان او عناصر کم‌تحرک‌تر مایه فعالیت‌های اقتصادی بودند. تمدن در این‌جا بدون اشاره به مفهوم روحیات حیوانی نزد کینز بر انگیزه‌ها، ارزش‌ها، احساسات، و خوش‌بینی درونی افراد تأکید می‌کند که آنان را به کنش وادار می‌سازد. برای نمونه، از نظر اقتصاد کلاسیک، شرط اساسی ترقی اقتصادی در زمینه تولید پس‌انداز بود. درحقیقت، طبق این نظر، شخصیت پس‌اندازکننده که غالباً کم‌تر دینامیک و فعال بود، وظیفه نیرودهنده و نظم‌دهنده فعالیت تولید را به‌عهده داشت (همان: ۲۳۷). از نگاه تمدن، پس‌اندازکردن نمونه‌ای از پویایی و فعالیت کم‌تر یا عدم کنش است، در برابر سرمایه‌گذاری که نمونه پویایی و فعالیت بیش‌تر است.

کینز بدین نکته مهم توجه کرد که احتیاط خریداران و کم‌خرج‌کردن که جزء صفات غیرفعال به‌شمار می‌روند، نمی‌توانند عامل تحرک اقتصادی باشند. او به یک حقیقت فراموش‌شده که با عقل سلیم تطبیق می‌کرد اشاره کرد که «احتیاج درونی ما به فعالیت محرک حقیقی کسب‌وکار است». بنابر تعریف کینز از روحیات حیوانی، کارکردن بهتر از بی‌کنشی است. از این‌رو، کینز این احتیاج درونی به فعالیت در امر تولید را به یک خاصیت روان‌شناسی، یعنی انگیزه سرمایه‌گذاری، نسبت داد. انگیزه سرمایه‌گذاری در تئوری کینز نقش اساسی ایفا می‌کند و به‌ویژه به انتظار درباره بازده سرمایه مربوط است (همان: ۲۳۸).

تمدن معتقد است نقش اساسی کینز در روان‌شناسی اقتصادی در این است که از مفهوم رفتارهای نیمه‌عقلایی برای توضیح و تشریح تئوری‌های اقتصادی استفاده کرده است. رفتارهای نیمه‌عقلایی ناظر به اعتقاد کینز مبنی بر همراه بودن عقلانیت با عواطف، احساسات، انتظارات، و خوش‌بینی‌های خودجوش است. کینز نه با استنتاج از مفاهیم صرفاً تئوریک علمی، بلکه با مشاهده دقیق واقعیات به این نتیجه رسید که باید انسان‌های ناقص و اشتباه‌پذیر را در تئوری‌های اقتصادی خود وارد کند (همان: ۲۴۰).

کینز در کتاب تئوری عمومی میل‌های مختلف نظیر میل به مصرف، میل به پس‌انداز، میل به صادرات و واردات، و غیره را که همگی از ماهیت روان‌شناختی برخوردارند، در تئوری سازوکار اقتصادی خود وارد می‌کند. به‌علاوه، از نظر کینز، انسان لزوماً عقلایی نیست، بلکه تحت تأثیر تخیلات و احساسات مختلف قرار می‌گیرد. کینز طرف‌دار روش تجربی است و هرچند در روان‌شناسی علمی تبحری نداشت، ولی مشاهده دقیق باعث شده است که نکات مهم روان‌شناسی را در سازوکار اقتصادی کشف کند و تأثیر آن را توضیح دهد (همان: ۲۴۱).

باتوجه به ایده تمدن درباره روان‌شناسی‌گرایی در اقتصاد، او در نقد روان‌شناسی‌گرایی بریتانیا و مکتب اتریش نمی‌تواند بپذیرد که فعالیت‌های اقتصادی همیشه عقلانی باشند و عاملان همیشه از منافع خود آگاه باشند و همواره حاضر باشند مصممانه در راه منافع خود اقدام کنند. به اعتقاد تمدن، الگوی روان‌شناسی‌ای که وجود این خواص مختلف را در مورد انسان اقتصادی ثابت فرض می‌کند با مشاهدات تطبیق نمی‌کند. از حیث توجه و مشاهده رفتارهای پیچیده واقعی افراد، دیدگاه تمدن به مکتب روان‌شناسی آلمان نزدیک است. او معتقد است مکتب روان‌شناسی اتریش در عمل قابل استفاده نیست، زیرا فاقد مهم‌ترین پایه هر ساختمان فکری منطقی یعنی یک روش علمی مشاهده به‌منظور شناختن، ارزیابی کردن، و مقایسه کردن احتیاجات، و مرتبط‌ساختن آن با عمل است.

۱,۶ نقد ایده تمدن

تمدن با گرایش به روان‌شناسی تجربی کینز تا حدودی از اصل عقلانیت انتزاعی روان‌شناسی‌گرایی بریتانیا و مکتب اتریش و نهایی‌گرایان فاصله می‌گیرد. او با پذیرش دیدگاه روان‌شناسی تجربی کینز مبنی بر تأثیر انگیزه‌های درونی، احساسات خودجوش، و انتظارات بر رفتار واقعی افراد در رفتارهای نیمه‌عقلایی انسان‌ها با ویکستید و سیچ‌ویک اشتراک عقیده دارد که فعالیت‌های اقتصادی ضرورتاً همگی عقلانی نیستند.

تمدن با وجود این که اصل عقلانیت انتزاعی را کامل و بسنده نمی‌دید، لیکن با تأکید بر این که علم اقتصاد باید از روان‌شناسی تجربی و به تعبیر او علمی بهره‌مند باشد، ساحت اقتصاد را از روان‌شناسی مبرا نمی‌دانست. به تعبیر ویکستید، گرچه علم اقتصاد بر فرض یک انگیزه خاص مانند نفع شخصی یا حداکثرسازی مطلوبیت استوار نیست، بدین معنا نیست که از روان‌شناسی تهی است. اگر اقتصاد سیاسی علم ثروت است، پس با تلاش‌های انسان به منظور تأمین خواسته‌ها و آرزوها سروکار دارد (Wicksteed 1933: 766, 780 cited Udehn 2001).

ایده روان‌شناسی اقتصادی تمدن برخلاف رأی پوپر است که تلاش می‌کرد با تعریف مفهوم منطقی موقعیت علوم انسانی را از ابتنا بر روان‌شناسی رها کند. به اعتقاد پوپر، براساس منطق موقعیت، با وجود انتزاعی بودن اصل عقلانیت، امکان بررسی صدق و کذب رفتار اقتصادی فرد فراهم می‌شود. نگاه کینز در این باره به پوپر نزدیک بود. کینز آرزو داشت به اصول راه‌نما و کنش برای انسان‌ها و نه اتم‌ها دست یابد، بدون آن که این اصول در اخلاقیات و روان‌شناسی ریشه داشته باشند. کینز، با بازگشت به روان‌شناسی و روحیات حیوانی در سال‌های اخیر، ناکامی تلاش‌های دوره جوانی خود را پذیرفت و به زمانه تن داد (Mini 1994: 44). در واقع، دو رقیب حاضر در نظریه عمومی، یعنی انسانی که روان‌شناسی توده مردم را پیش‌بینی می‌کند و انسانی که سودآوری بلندمدت یک فعالیت اقتصادی را ارزیابی می‌کند، دو شخصیتی هستند که برای تسلط بر اندیشه کینز رقابت می‌کنند (ibid.: 91).

نقد دیگر تمدن به مکتب اتریش و به‌طور غیرمستقیم به اقتصاد نئوکلاسیک این است که بر روان‌شناسی علمی استوار نیست. منگر از یک علم اقتصاد نظری مانند اقتصاد کلاسیک دفاع می‌کرد که به کمک انتزاع و قیاس پیش می‌رفت. نخست، انسان اقتصادی عقلایی و خودخواه از موجودات بشری مشاهده‌پذیر انتزاع گردید. دوم، بازار شامل روابط مبادله‌ای خالص از جامعه‌ای که در آن نهفته بود انتزاع شد. تمدن سعی کرد با قراردادن اصطلاح روان‌شناسی علمی یا تجربی در برابر روان‌شناسی انتزاعی برای متمایز کردن مفهوم مورد نظر خود درباره عقلانیت از اصل عقلانیت انتزاعی کمک بگیرد. به اعتقاد او، مطالعه علمی روان‌شناسی اقتصادی رفتارهایی از مردم را نشان می‌دهد که در قیاس با اصل عقلانیت انتزاعی غیرعقلایی به نظر می‌رسند. تمدن از این حیث این رفتارها را نیمه‌عقلایی معرفی می‌کند. این موضع تمدن به دیدگاه مارشال نزدیک است که کم‌تر از دیگر اقتصاددانان نئوکلاسیک به درگیر شدن در انتزاع و تجرید تمایل داشت

و تأکید می‌کرد که علم اقتصاد با مردان و زنان واقعی به‌عنوان اعضای جامعه سروکار دارد و نه با انسان اقتصادی انتزاعی که در انزوای پرزرق‌وبرق خود به‌سر می‌برد (Marshall 1920: 12-23 cited Udehn 2001).

مینی در کتاب خود درباره دیدگاه روان‌شناختی کینز در نظریه عمومی یادآوری می‌شود که او باور داشت فقدان شناخت ماهیت انسان و نهادها تئوری اقتصاد کلاسیک را کاملاً به یک تکنیک بانزاکت تبدیل کرد که تنها اقتصادی را توضیح می‌دهد که مانند ساعت کار می‌کند و عقلانیت کامل را مفروض می‌گیرد؛ یعنی شناختی کامل از آینده و یک روان‌شناسی حساب‌گر بتامی. کینز در نظریه عمومی خود معتقد است که مردم یا دست‌کم بخشی از آنان در انگیزه‌های خود کم‌تر عقلایی هستند و آثار اقتصادی او هم این باور را بازتاب می‌دهند (Mini 1994: 26).

۷. نتیجه‌گیری

تمدن، همانند مکتب روان‌شناسی گرای بریتانیا، مکتب اتریش، و نهایی‌گرایان، به ابتدای علم اقتصاد بر روان‌شناسی یا به‌تعبیری روان‌شناسی اقتصادی باور دارد. باوجود این تمدن، هم‌عقیده با ویکستید، سیچ‌ویک، مارشال، و به‌ویژه کینز، اصل عقلانیت را برای توضیح همه کنش‌های اقتصادی افراد کافی نمی‌داند. به‌نظر او، عقلانیت اقتصادی اصلی انتزاعی و از این‌رو تئوریک است و برای توضیح رفتار اقتصادی انسان‌ها باید از روان‌شناسی تجربی نیز بهره‌برد. مطالعه دقیق رفتارهای اقتصادی واقعی افراد آشکار می‌سازد که انسان تنها براساس اصل ساده‌ساز نفع شخصی عمل نمی‌کند و تحت‌تأثیر عواطف، احساسات، و انتظارات نیز قرار دارد و برخی از رفتارهای او، به‌تعبیر تمدن، نیمه‌عقلایی است.

نکته دیگر در ایده روان‌شناسی اقتصادی تمدن دسته‌بندی عوامل انگیزشی اقتصادی انسان به عوامل پارانرژی و با تحرک زیاد و عوامل کمک انرژی یا با تحرک کم است. گرچه تمدن معیاری انتزاعی را به‌روشنی برای بازشناسی انگیزه‌های پرتحرک از کم‌تحرک به‌دست نمی‌دهد، لیکن، با توجه به تأکید او بر روان‌شناسی تجربی، او تشخیص این امر را به مطالعه دقیق رفتار و کنش عاملان اقتصادی واگذار می‌کند. با توجه به تأثیرپذیری روان‌شناسی اقتصادی تمدن از اندیشه جان مینارد کینز، به‌نظر می‌رسد ایده تحرک‌سنجی انگیزه‌های اقتصادی تمدن ریشه در مفهوم روحیات حیوانی دارد. از نگاه کینز، انگیزه‌ها، احساسات، عواطف، و خوش‌بینی درونی انسان را به کاری انجام‌دادن - در برابر حزم و احتیاط عقلانیت

اقتصادی- وادار می‌سازند. از این دیدگاه، تمدن سرمایه‌گذاری را انگیزه‌ای پرتحرک و پس‌انداز را انگیزه‌ای کم‌تحرک ارزیابی می‌کند.

کتاب‌نامه

- تمدن جهرمی، محمدحسین (۱۳۹۹)، *روش علوم، اقتصاد، حقوق عمومی، و فلسفه طبیعت*، تهران: صومعه باقی.
- تمدن جهرمی، محمدحسین (۱۴۰۰)، *نظری به روان‌شناسی اقتصادی*، تهران: صومعه باقی.
- گرچی، ابراهیم و حمید پاداش (۱۳۹۰)، «کینز درمقابل کلاسیک؛ آیا انقلاب کینزی رخ داده است؟»، *نشریه تحقیقات اقتصادی*، ش ۹۶.
- طیبنیا، علی، محمود متوسلی، و محمود مشهدی‌احمد (۱۳۹۲)، «اقتصاد کینز و اقتصاد نهادگرا؛ قربت‌های فلسفی، نظری و عملی»، *نشریه تحقیقات اقتصادی*، ش ۱۰۲.

- Back House, R. E. and B. W. Bateman (2011), *Capitalist Revolutionary John Maynard Keynes*, Cambridge: Harvard University Press.
- Dilthey, W. (1977), "Ideas Concerning a Descriptive and Analytic Psychology", in: *Descriptive Psychology and Historical Understanding*, The Hague: Martinus Nijhoff.
- Dilthey, W. (1989), *Introduction to the Human Sciences, Selected Works*, vol. 1, Princeton: Princeton University Press.
- Edgeworth, F. Y. (1967), *Mathematical Physics; An Essay on the Application of Mathematics to the Moral Sciences*, New York: Augustus M. Kelley.
- Greaves, B. B. (1996), "Introduction", in: *Austrian Economics; An Anthology*, B. B. Greaves (ed.), New York: Irvington-on-Hudson.
- Jevons, W. S. (1970), *The Theory of Political Economy*, Harmondsworth: Penguin.
- Marshall, A. (1920), *Principles of Economics*, London: Macmillan.
- Menger, C. (1963), *Problems of Economics and Sociology*, Urbana: University of Illinois Press.
- Mill, J. (1829), *The Analysis of the Phenomena of the Human Mind*, London: Longmans.
- Mill, J. (1974), *A System of Logic: Ratiocinative and Inductive, Collected Works*, vol. vii-viii, Toronto: University of Toronto Press.
- Mini, P. V. (1994), *John Maynard Keynes: A Study in the Psychology of Original Work*, London: St. Martin's Press.
- Runde, J. and S. Mizuhara (2003), *The Philosophy of Keynes's Economics; Probability, Uncertainty and Convention*, London: Routledge
- Skidelsky, Robert (2015), *John Maynard Keynes; The Essential Keynes*, New York: Penguin Books.

نقد کتاب نظری به روان‌شناسی اقتصادی (سیدمحمد رضا امیری طهرانی) ۵۱

Udehn, Lars (2001), *Methodological Individualism; Background, History and Meaning*, London and New York: Routledge.

Wicksteed, P. H. (1933), *The Common Sense of Political Economy*, London: Routledge & Kegan Paul.

Wicksteed, P. H. (1970), *The Alphabet of Economic Science*, New York: Augustus M. Kelley.

Wundt, W. (1883), *Logik. Eine Untersuchung der Principien der Erkenntniss; Methodenlehre*, vol. 2, Stuttgart: Ferdinand Enke.

